



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و صد پنجاه و هشتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۰ گنج حضور، بخش سوم

بر کف دریا فرس، را راندن
نامه‌یی در نور برقی خواندن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۴۶

فرس: اسب

بر کف دریا اسب‌دوانی کردن یعنی براساس فکرهای همانیده که بسیار سطحی ست عمل کردن و نامه زندگی را با نور ضعیف ذهن خواندن، درحالی که زندگی باید این نامه و کتاب ارزشمند را بخواند. [ادامه در بیت بعد]

از حریصی عاقبت نادیدن است
بر دل و بر عقل خود خندیدن است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۴۷

[فکر و عمل ذهنی] باعث می شود از شدت حرص ورزی به مرکز همانیده، عاقبت انسان که همان زنده شدن به خداوند است دیده نشود و درواقع با ذهن فکر و عمل کردن، خود را مسخره کردن است. یعنی زندگی انسان با عقل من ذهنی و حرص ناشی از آن درست نمی شود.

عاقبت بین است عقل از خاصیت
نفس باشد کو نبیند عاقبت
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۴۸

عاقبت بینی از ویژگی های عقل زندگی ست، اما عقل من ذهنی عاقبت و سرانجام کارها را نمی بیند. [وقتی انسان فضا را می گشاید و به عقل کل که عقل زندگی ست رو می کند، دراین صورت متوجه می شود برای چه منظوری آفریده شده و کار او در این جهان چیست.]

عقل کو مغلوبِ نفس، او نفس شد
مُشتري، مات زحل شد، نحس شد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۴۹

مُشتري: بزرگ‌ترین سیاره منظومه شمسی که بین مریخ و زحل قرار دارد. سعدِ اکبر، سعدِ آسمان
زحل: کیوان، نحس اکبر

اگر عقل زندگی مغلوب همانیدگی‌ها شد دیگر عقل نیست، بلکه نفس یا همان من‌ذهنی است. همچون ستاره
مُشتري که خود ذاتاً سعد و مبارک است، اما چون تحت نفوذ ستاره زحل یعنی عقل جزوی و دیدن براساس
همانیدگی‌ها قرار گرفت، شوم و نامبارک شد. [انسان در من‌ذهنی دست‌به هر کاری بزند نتیجه‌ای جز خرابی
ندارد. پس چاره او در فضاگشایی و راندن همانیدگی‌هاست.]

بر زبان، نام حق و، در جانِ او
گندها از فکر بی‌ایمانِ او
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۹

انسانی که من‌ذهنی دارد منافق است، طوری که نام خداوند را ظاهراً بر زبان می‌آورد، دعا و عبادت می‌کند، اما باطنش به واسطه فضا‌بندی و مرکز انباشته از درد و همانیدگی بوی بد می‌دهد.

تو به صورت رفته‌یی، گم‌گشته‌یی
ز آن نمی‌یابی که معنی هشته‌یی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۷۰

ای انسان، تو به این دلیل در فکرها و دردهایت گم شده‌ای که فضا‌گشایی را فراموش کرده و به ذهن رفته‌ای.
در این صورت نمی‌توانی زندگی را پیدا کنی چون دائماً به وسیله سبب‌سازیِ ذهن از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می‌روی و از طریق من‌ذهنی سخن می‌گویی.

قسمت خود، خود بُریدی تو ز جهل
قسمت خود را فزاید مرد اهل
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۴

مردِ اهل: انسانِ لایق، شایسته و سزاوار.

تو به علت جهل و نادانی من ذهنی سهم خود را از آن چیزی که زندگی در این لحظه به تو می دهد قطع کرده ای،
اما انسان خردمند با فضاگشایی لحظه به لحظه و عمل نکردن با عقل ذهن سهم خود را افزایش می دهد. [انسان
با هیجاناتی همچون خشم و بلند شدن به عنوان من ذهنی سهم خود را از برکات زندگی کم می کند].

پند گفتن با جهول خوابناک
تخم افگندن بود در شوره‌خاک
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۶۴

جهول: نادان

پند دادن به نادانی که در خواب ذهن فرورفته، مانند بذرافشانی در شوره‌زار است، یعنی این بذر رشد نمی‌کند و حاصلی ندارد.

[از آن جایی که ناظر جنس منظور را تعیین می‌کند و اکثر انسان‌ها زیر نفوذ گلوله‌های اثرگذار دیو من‌ذهنی هستند، احتمال این که ابیات مولانا در آن‌ها اثر نکند بسیار زیاد است. اما با رعایت قانون جبران مادی که بدون بحث و جدل باید انجام شود و همچنین جبران معنوی یعنی تکرار مکرر ابیات و گوش دادن به برنامه گنج حضور، آرام‌آرام این اثرات مخرب و منفی شسته می‌شود و شخص از جنسیت من‌ذهنی خارج شده، دوباره از جنس زندگی می‌شود.]

عقل جزوی، گاه چیره، گه نگون
عقل کلی، ایمن از ریبُ المَنون
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

رَیْبُ الْمَنون: حوادثِ ناگوار

کسی که با عقل من ذهنی فکر و عمل کند گاه در این جهان پیروز و گاه سرنگون و بدبخت می شود و هیچ وقت از حوادث ناگواری که زندگی با قضا و «کُنْ فَکَانَ» به وجود می آورد تا او را به خودش زنده کند، در امان نیست. ولی اگر همان شخص فضاگشایی کرده و برحسب خرد فضای گشوده شده یعنی عقل کل فکر و عمل کند، از «رَیْبُ الْمَنون» یعنی حوادث ناگوار در امان خواهد بود.

چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون قانون خداوند این است که به وسیله قضا و «کُن فَکَانَ» از زندگی زنده یعنی هشیاریِ ما مُردگی من ذهنی را بیرون آورد، بنابراین من ذهنی دائماً به خودش ضرر می زند و میل به مرگ و نابودی دارد.

در زمانه صاحب دامی بُود؟
همچو ما احمق که صید خود کند؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

آیا در کل کائنات، باشنده‌ای احمق تر از ما انسان‌ها پیدا می شود که با همانیده شدن با چیزها، هشیاری اش را به تله بیندازد و در دام من ذهنی خود اسیر شود؟

قضا که تیرِ حوادث به تو همی انداخت
تو را کُند به عنایت از آن سپس سپری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۶

هر وقت قضا و «کُنْ فِکَان» الهی به وسیلهٔ حوادث بد در جهت بیداری تو از خواب ذهن، مرکز همانیدهات را نشانه گرفت و تو با فضاگشایی مرکزت را عدم کردی، از آن به بعد لطفِ خداوند سپرِ بالای تو می شود و دیگر آن حوادث روی تو اثر نمی گذارد.

خانه را مِنْ رُوفْتَم از نیک و بد
خانه ام پُرست از عشق احد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۴

[مولانا از زبان انسان زنده شده به زندگی می گوید:] من با فضاگشایی خانه دلم را از همانیدگی ها پاک کردم و الآن دلم آکنده از عشق خداوند یگانه است.

هر چه بینم اندر او غیر خدا
آن من نبود، بود عکسِ گدا
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۵

در آینه دلم که اکنون با فضاگشایی مملو از یاد خداست، هرچه جز یاد خداوند بیاید، از من نیست بلکه متعلق به من ذهنی است که خصلت گدایی داشته و به هر کس می‌رسد از او توقعی دارد. [اگر فضاگشایی کنید و به این کار ادامه دهید، پس از مدتی شما به‌عنوان ناظر، در آینه دلتان عکسِ من ذهنی گدا و خواهنده خود را می‌بینید و بدین ترتیب این گدا زیر کنترل شما درمی‌آید.]

کارگاه صُنع حق، چون نیستی است
پس برونِ کارگاه بی‌قیمتی است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

از آن جا که کارگاه آفرینش خداوند عدم و نیستی است، بنابراین هر کس که بیرون از این کارگاه باشد و در ذهن بر اساس همانیدگی‌ها حس وجود کند هیچ ارزشی ندارد، چرا که کارگاه شیطان است. [به عبارتی ما با فضاگشایی و مرکز عدم تبدیل به کارگاه خداوند شده و با فضابندی و مرکز همانیده تبدیل به کارگاه شیطان می‌شویم.]

چون به من زنده شود این مُرده تن
جان من باشد که رو آرد به من
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۸

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] هرگاه کسی فضاگشایی کند و من ذهنی مرده اش به من زنده شود، در واقع همان جان من، یعنی هشیاری خالص سرمایه گذاری شده در همانیدگی هاست که از ذهن آزاد شده و به سوی من، یعنی اصل خود، روی می آورد. [به عبارت دیگر خداوند در انسان به بی نهایت خودش قائم می شود.]

من کنم او را ازین جان محتشم
جان که من بخشم، ببیند بخششم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۹

محتشم: دارای حشمت، شکوهمند
[مولانا از زبان زندگی می گوید:] من انسان فضاگشا را از این جان که در واقع «انباشتگی هشیاری خالص» است، بزرگ و شکوهمند می سازم و جانی که من به او می بخشم، بخشش و لطف مرا می بیند و آن را درک می کند و دیگر با چیزها همانیده نمی شود.

جان نامحرم نبیند روی دوست
جز همان جان کاصل او از کوی اوست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۰

جان نامحرم من ذهنی نمی تواند روی دوست یا خداوند را ببیند و به گرم و بخشش او آگاه شود، مگر همان
هشیاری خالصی که از جنس خود زندگی ست و با فضاگشایی از همانیدگی ها آزاد می شود.

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
نَحْوَ هَذَا الَّذِي لَمْ يَنْهَكُمْ
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۵

در هر وضعیتی از من ذهنی که هستید، روی خود را با فضاگشایی به سوی خدا بگردانید و مرکز خود را عدم کنید
زیرا این تنها کاری ست که خدا شما را از آن منع نکرده است.

(قرآن کریم، سورۀ بقره (۲)، آیه ۱۴۴)
 «قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ.»

«نگریستنت را به اطراف آسمان می بینیم. تو را به سوی قبله‌ای که می پسندی می گردانیم. پس روی به جانب مسجدالحرام کن. و هر جا که باشید روی بدان جانب کنید. اهل کتاب می دانند که این دگرگونی به حق و از جانب پروردگارشان بوده است. و خدا از آن چه می کنید غافل نیست.»

پس هماره روی معشوقه نگر
 این به دست توست، بشنو ای پدر
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس ای انسان، همواره با فضاگشایی و عدم کردن مرکز به روی معشوق حقیقی که خداوند است بنگر و خوب گوش کن که این فضاگشایی و برداشتن اولین قدم در این لحظه، با انتخاب خود تو صورت می گیرد.

هر که را فتح و ظفر پیغام داد
پیش او یک شد مراد و بی مراد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۵۹

ظفر: پیروزی، کامروایی
هر کسی که در اثر فضاگشایی پیغام فتح و ظفر زندگی به او رسید، یعنی به خرد زندگی وصل و از سلطه عقل
من ذهنی خارج شد، دیگر رسیدن یا نرسیدن به مرادهای ذهنی برای او یکسان است.

بر قضا کم نه بهانه، ای جوان
جرم خود را چون نهی بر دیگران؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

ای جوان این قدر قضا و قدر را بهانه کاهلی خود قرار نده، نگو تقصیر خداوند است و مسئولیت جرم خود را که از
طریق مرکز همانیده فکر و عمل کرده‌ای بپذیر. [به عبارتی اگر آن چه با من ذهنی انجام دادیم مورد اصابت تیر
قضا، خداوند، قرار گرفت، مسئول آن شخص خود ماست نه خداوند یا انسان دیگری، چرا که هدف تیر خداوند
مرکز همانیده است.]

گرد خود بر گرد و جرم خود ببین
جنبش از خود بین و، از سایه مبین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵

ای انسان، به خودت بیا و ناظر زندگی‌ات باش. فضا را بگشا و ببین که چقدر با عمل کردن از مرکز همانیده، درد و رنج و مسئله و مانع ایجاد کرده‌ای. مسئولیت را بپذیر و گردن کسی نینداز، حتی من ذهنی خود را مقصر ندان، چرا که در این لحظه قدرت انتخاب داری و سایه یعنی من ذهنی تو نیز به فرمان تو می‌جنبد.

جرم خود را بر کسی دیگر منه
هوش و گوش خود بدین پاداش ده
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۶

ای انسان جرم و گناه خود را بگردن دیگری نینداز بلکه بصورت حضور ناظر تمام توجه و تمرکزت را به جزای عملت بده یعنی نتیجه عملت را ببین و بدان هر عملی پاداش مناسب و درخور خودش را دارد. اگر انسان فضا را بگشاید، از خرد و بخشش خداوند بهره‌مند می‌شود و می‌بیند تمام مسائل به عملکرد او در ذهن مربوط است.

جرم بر خود نه، که تو خود کاشتی
با جزا و عدل حق کن آشتی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷

ای انسان، گناه و جرمی را که در اثر همانیده شدن مرتکب شده‌ای از جانب خود بدان و زیر بار مسئولیت آن برو،
چرا که بذرِ معصیت را خودت کاشته‌ای. پس با جزا و عدل خدا آشتی کن یعنی به نتیجه عملت راضی باش، زیرا
عدل خداوند این است که تو نتیجه فکر و عمل خود را ببینی.

رنج را باشد سبب بد کردنی
بد ز فعل خود شناس، از بخت نی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۸

ای انسان، بدان که هر درد و رنجی نتیجه یک عملکرد بد است. بنابراین این بلایی که بر سرت آمده و درد و
رنج می‌کشی، نتیجه فکر و عمل بد تو بوسیله من‌ذهنی‌ست، نه بخت و اقبال. [یعنی این‌گونه نیست که خداوند
به تو ظلم کرده و بین تو و دیگر بندگان تفاوت قائل شده باشد. اگر فضا را می‌گشودی و با خرد زندگی عمل
می‌کردی، دچار درد و رنج نمی‌شدی.]

مُتَّهَمُ کُنْ نَفْسِ خود را ای فتی^۱
مُتَّهَمُ کم کُنْ جزای عدل را
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰

فتی! جوان
ای جوان، هرگاه دنبال مقصر بودی من ذهنی‌ات را متهم کن نه جزایی که با عدل خداوند برقرار شده. چرا که
من ذهنی هم به صورت فردی و هم جمعی، دائماً حول و حوش خراب‌کاری و نابودی می‌گردد. در نتیجه هر فکر و
عملی با من ذهنی منجر به درد و خرابی می‌شود.

توبه کن، مردانه سر آور به ره
که فَمَنْ یَعْمَلْ بِمِثْقَالِ یَره
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۱

اکنون مردانه توبه کن و سربه‌راه شو، زیرا هر کس حتی به اندازه ذره‌ای عملی انجام دهد، نتیجه‌اش را می‌بیند.
پس از این لحظه به بعد به جای فکر و عمل با من ذهنی فضا را بگشا تا از خرد فضای گشوده شده استفاده کنی و
دیگر هرگز اجازه نده من ذهنی‌ات در کار تو دخالت کند.

(قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۷-۸)
«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ.»

«پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد [یعنی با تسلیم و فضاگشایی عمل کرده باشد] آن را می‌بیند.»
«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.» «هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد [یعنی با من‌ذهنی عمل کرده باشد] آن را می‌بیند.»

ذره‌یی گر جهد تو افزون بود
در ترازوی خدا موزون بود
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

اگر این لحظه سعی و تلاش تو در جهت فضاگشایی و ریختن خرد زندگی به فکر و عملت ذره‌ای بیشتر شود، ترازوی خداوند آن را می‌سنجد و به نفع تو عمل می‌کند. [باید به این نکته مهم توجه داشت که تلاش و کوشش بر حسب من‌ذهنی، نتیجه‌ای جز ملامت و پشیمانی نخواهد داشت، لذا تلاش ما همواره باید بر حسب فضای گشوده‌شده صورت گیرد.]

همچو مستی، کو جنایت‌ها کند
گوید او: معذور بودم من ز خود
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۵

مانند انسان مستی که در حالت مستی خطا کند و سپس زمانی که هشیار شود بگوید که من در حالت مستی و بی‌خودی این خطاها را مرتکب شده‌ام، بنابراین عذرم پذیرفته‌است. [در واقع تمثیل انسانی‌ست که وقتی همانیدگی‌ها را در مرکزش می‌گذارد و شکار آن‌ها می‌شود ادعا می‌کند اختیاری نداشته‌است.]

گویدش لیکن سبب ای زشتکار
از تو بد در رفتن آن اختیار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۶

شخصی در پاسخ به او می‌گوید: ولی ای زشتکار، از دست دادن اختیار و همچنین تفویض آن به من‌ذهنی و همانیدگی‌ها، تقصیر خودت بود. تو باید این لحظه با فضاگشایی مسئولیت کیفیت هشیاری‌ات را به‌عهده‌گیری و ناظر ذهنت باشی، در غیر این صورت هرگونه جنایتی از تو سربرزند، تقصیر خودت است.

بیخودی نآمد به خود، توش خواندی
اختیارت خود نشد، توش راندی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۷

آن بی‌خردی و بی‌خود شدن در من‌ذهنی خودبه‌خود به سراغت نیامد، بلکه تو در اثر همانیده شدن با چیزها آن را طلب کردی. و اختیارت خودبه‌خود از دستت نرفته است، بلکه تو با فضا‌بندی و مقاومت در برابر فرم این لحظه و جذب همانیدگی‌ها عمداً آن را از دست دادی. [در حالی که می‌توانستی در این لحظه با فضا‌گشایی و عدم کردن مرکزت صاحب اختیار و فرمانده زندگی خود شوی.]

شاد باش و فارغ و ایمن که من
آن کنم با تو که باران، با چمن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۲

فارغ: راحت و آسوده
ایمن: رستگار، محفوظ و در امان، سالم
[خداوند می‌گوید:] ای انسان، فضا را باز کن، شادمان و آسوده‌خاطر باش.

و در این فضای گشوده‌شده احساس امنیت کن، چراکه من با بارش بخشش و رحمتم با تو همان کاری را می‌کنم که باران با چمن می‌کند، یعنی تو را دوباره زنده و باطراوت می‌کنم.

من غمِ تو می‌خورم تو غمِ مَخور
بر تو من مشفق‌ترم از صد پدر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳

[مولانا از زبان زندگی به انسان می‌گوید:] من در فضای گشوده‌شده غمِ تو را می‌خورم، تو غمِ نخور، چراکه من از صد پدر به تو مهربان‌ترم، پس مهربانی و کمک را از بیرون نخواه، بلکه فضا را باز کن از من بخواه و به من توکل کن.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۰ گنج حضور، بخش چهارم (۱)

عاشقی بر من، پریشانست کنم
کم عمارت کن، که ویرانت کنم

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] ای انسان تو درواقع عاشق من هستی، نه این چیزهایی که با آنها همانیده شده‌ای. من این وضع تو را در من ذهنی قبول ندارم، تو یک پارک ذهنی ساخته‌ای که همه چیز را در آن جا چیده‌ای و می خواهی کنترل کنی اما من این پارک ذهنی تو را به هم می زنم و پریشانست می کنم. این قدر با من ذهنی ات سعی در آبادانی نداشته باش، چراکه من هرچه را که با ذهنت بسازی خراب و ویران خواهم کرد.

گر دو صد خانه کنی زنبوروار
چون مگس بی خان و بی مانت کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

اگر مانند زنبور شروع به ساختن خانه کنی و خانه‌های همانیدگی‌ها را در ذهنت بسازی، مدام به آن‌ها سر بزنی و زندگی‌ات را حول و حوش آن‌ها بگردانی، من خانه‌های همانیدگی‌ات را ویران کرده و تو را همچون مگسی بی خانمان می‌کنم. [قبل از آن که زندگی خانه‌های همانیدگی‌تان را ویران کند، خودتان را از این خانه‌ها آزاد کنید. اگر هم زندگی برای ویران کردن آن‌ها آمد تسلیم باشید و ناراحت نشوید.]

تو بر آنکه خلق را حیران کنی
من بر آنکه مست و حیرانت کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] تو دنبال این هستی که با ساختن همانیدگی‌ها و بلند شدن براساس آن‌ها مردم را حیران کنی، ولی من می‌خواهم تمام همانیدگی‌هایت را به هم بریزم و زندگی تو را درست کنم تا مست و حیران من شوی. [پس قبل از آن که من اقدام کنم، با انتخاب خودت همانیدگی‌هایت را بینداز.]

گر که قافی، تو را چون آسیا
آرم اندر چرخ و گردانت کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

حتی اگر آن قدر باسوادی که مانند کوه قاف بزرگ و ریشه دار هستی و آن قدر درد داری که حرکت نمی کنی، من می توانم آب زندگی را در تو جاری کنم تا مانند آسیاب شروع به چرخیدن کنی و گندم های همانیدگی تو تبدیل به آرد شود، کافی ست فضا را بگشایی.

ور تو افلاطون و لقمانی به علم
من به یک دیدار نادانت کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

افلاطون و لقمان: هر دو در دانایی و حکمت شهرت داشته اند.
اگر تو از نظر علمی خودت را دانشمندی همچون افلاطون و لقمان می پنداری و ذهن و فکرهایت را جدی بگیری، تنها با یک دیدار من، زمانی که فکر جدیدی به وسیله تو خلق می کنم، متوجه می شوی که معلومات ذهنی ات برای زندگی کردن به درد نمی خورد.

تو به دست من چو مرغی مرده‌ای
من صیادم دام مرغانت کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

[مولانا از زبان زندگی خطاب به انسان می‌گوید:] تو به‌عنوان من ذهنی در دست من صیاد مانند یک مرغ مرده‌ای هستی که نه تنها می‌توانم تو را زنده کنم، بلکه چنان فضای درونت را می‌گشایم که مانند مولانا خودت تبدیل شوی به دامی برای مرغان دیگری که در ذهن مرده‌اند.

بر سر گنجی چو ماری خفته‌ای
من چو مار خسته پیچانت کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

خسته: زخمی
تو در ذهنت مانند ماری هستی که روی گنج حضورت خوابیده‌ای و مانع کشف آن می‌شوی، اما من نمی‌گذارم تو آسوده بخوابی، آن قدر به تو درد می‌دهم تا مانند مار زخمی به خودت پیچی و آگاه شوی که نباید مانع کشف گنجت شوی و بالاخره از خواب ذهن بیدار شوی.

خواه دلیلی گو و خواهی خود مگو
در دلالت عین برهانت کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

اگر هم دنبال دلیل تراشی از طریق سبب‌سازی ذهن هستی چه بخواهی با ذهنت بفهمی چه نخواهی، فرقی
نمی‌کند در هر صورت اگر فضاگشایی کنی، فضای گشوده‌شده راهنمای تو می‌شود و این برای تو عین برهان
است.

خواه گو لاحول، خواهی خود مگو
چون شهب لاحول شیطانم کنم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

شُهب: جمع شهاب
[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] ای انسان زمانی که تو فضا را باز کردی و من به مرکزت آمدم دیگر مهم نیست
چه بگویی، می‌خواهی عبارت «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» یعنی غیر از خدا نیروی دیگری نیست را بگو، می‌خواهی
نگو، فرقی نمی‌کند.

وقتی من در مرکزت باشم اصلاً احتیاجی به زبانت نیست چرا که تو مانند شهاب‌سنگ‌های آسمانی حملات من‌ذهنی را دفع خواهی کرد.

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۱۸)
«إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ.»

«مگر آنکه دزدانه [با من‌ذهنی] گوش می‌داد و شهابی روشن تعقیبش کرد.» [اگر انسان فضا را بگشاید و زندگی به مرکزش بیاید، توکل کامل پیدا می‌کند. به‌طوری که دیگر من‌ذهنی خودش و دیگران جرئت نمی‌کنند به او نزدیک شوند و او را بترسانند و ناامید کنند.]

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید